

آیا فلسفه کشک است؟! !

نشست علمی جایگاه و ضرورت فلسفه

حجت الاسلام والمسلمین استاد محسن غرویان عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه / دبیر علمی نشست
حجت الاسلام والمسلمین دکتر برنج کار، رئیس پردیس قم دانشگاه تهران / متقد
دکتر محمد فنایی اشکوری عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) / مدافع

مقدمه

حجت الاسلام والمسلمین استاد غرویان، دبیر علمی نشست:

درود و تهنیت و سلام به ارواح طیبه انبیاء و رسولان الهی، ائمه معصومین (علیهم السلام)، امام راحل (ره) و شهدای انقلاب و تقدیم سلام و سپاس به محضر رهبر فرزانه انقلاب که با بحث‌های حکیمانه‌شان در حوزه‌های علمیه، روح تازه‌ای در جریان تفکر و اندیشه فلسفی و کلامی دمیده و زمینه این بحث‌ها را بیش از پیش فراهم کرده‌اند.



در حوزه علمیه باید باید نقد و بررسی و آزادی فکر و اندیشه در مقولات علمی همیشه مفتوح باشد و این بحث‌ها به شکل علمی مطرح شود. یکی از موضوعاتی که بزرگان حوزه، آراء متضاد و ضد و نقیض درباره آن دارند، بحث فلسفه و جایگاه و ضرورت آن و نسبت آن با دین، وحی، عرفان، آیات و روایات و دیدگاه اهل بیت (علیهم السلام) است. موضع گیری‌های علما در طول قرن‌های متمادی احتیاج به بحث دارد و ضرورت وجودی این میزگردها هم همین است که به نقد و بررسی آراء در این زمینه‌ها بپردازد. برای این که بحث‌ها از همین ابتدا معین تر و دقیق تر شود، اشاره کنم که بنده در جلسه‌ای در مدرسه حوزه علمیه امام باقر (علیه السلام) تهران، در ضرورت فلسفه برای طلاب بحث کردم. انتهای بحث چند نفر بلند شدند و گفتند آیت الله وحید خراسانی (حفظه الله) فرموده‌اند: «فلسفه همه‌اش کشک است» و این سخنان هم همه‌جا پخش شده است. می‌خواهم در این جلسه بحث‌ها عینی‌تر و جدی‌تر باشد تا منظور ایشان از این تعبیر بیان شود تا ببینیم ملاحظراً

می‌کنم؟

آیا هر کس نوع و دیدگاه خاصی از فلسفه را نقد کرد ضد فلسفه است؟ اگر چنین باشد، ملاحظراً هم ضد فلسفه است. چون به دیدگاه‌های بسیاری از جمله فلسفه مشاء اشکال کرده و مبانی بسیاری را رد کرده است. من فکر می‌کنم منظور آیت الله وحید خراسانی این نیست که فلسفه به عنوان دانشی که در آن تعقل رخ می‌دهد و به تفسیر جهان می‌پردازد، غلط است؛ چون خود ایشان این کار را کرده‌اند.

ارسطو می‌گوید: اگر فیلسوف هستی‌د که هستی‌د، اگر ضد فلسفه هستی‌د باز هم فیلسوف هستی‌د. البته ضد فلسفه بودن دو نوع است، یک وقت است که کسی اصلاً سمت فلسفه نمی‌رود، هیچ نظریه‌ای را مطالعه نکرده است و نظریه هم نمی‌دهد، وارد مباحث تفکری و تعقلی هم نمی‌شود، فقط فقه را قبول دارد، منظور ارسطو این نیست. یک نوع دیگر ضد فلسفه بودن این است که شما یک نظریه از یک فیلسوف را قبول ندارید و می‌خواهید آن را رد کنید. در این صورت باید برهانی بیاورید که برهان فلسفه قبلی را رد کند که این همان فلسفه است.

متأسفانه طرفداران فلسفه کسانی هستند که یک دیدگاه را گرفته‌اند و تدریس می‌کنند و به اشکالات جواب می‌دهند. هر کسی هم که اشکال می‌کند، اول ضد فلسفه می‌شود و بعد جواب می‌شوند. افرادی که نظریه می‌دهند، مخالف فلسفه تلقی می‌شوند، در حالی که من فکر می‌کنم درست برعکس است. کسانی که نقد می‌کنند، طرفدار فلسفه هستند و کسانی که می‌گویند فلسفه؛ یعنی این فرد و طرفداری از فلسفه؛ یعنی تقلید از این فرد، ضد فلسفه هستند و جلوی رشد آن را گرفته‌اند. البته اساتیدی که در خدمت‌شان هستیم، این گونه نیستند و خودشان نقد می‌کنند

ما از حضرت آیت الله مصباح یاد گرفته‌ایم که نقد کنیم. ما ایشان را فیلسوف می‌دانیم، در حالی که ایشان دو سوم مطالب حکمت متعالیه را نقد کرده‌اند، به همین دلیل هم قبل از انقلاب از ایشان با لقب ضد فلسفه نام می‌بردند.

مقام معظم رهبری در سفر به قم و در دیدار نخبگان حوزه فرمودند فلسفه به یک معنا مضر و به یک معنا ضروری است انشالله در ادامه این بحث را توضیح خواهیم داد.



و این سینا و... کشک می‌ساییده‌اند؟ اساتید موجود مانند آیت الله جوادی آملی، آیت الله مصباح یزدی و آیت الله حسن زاده آملی که عمری درگیر فلسفه بوده‌اند، نیز کشک می‌ساییده‌اند؟

بنده در این باب چیزهایی نوشته‌ام و دکتر برنج کار هم نقد و چاپ کرده‌اند. ایشان مقداری دیدگاه ضد فلسفه و ضد عرفان دارند. ما هم استقبال کردیم که تشریف بیاورند و دیدگاه‌های‌شان را بیان کنند.

آقای دکتر فنایی اشکوری نیز چندین سال در کانادا تحصیل کرده‌اند و با فلسفه غرب آشنا هستند و با متون انگلیسی هم سروکار دارند. امیدوارم این میزگرد علمی مورد استفاده‌ی علاقه‌مندان واقع شود.

فلسفه چیست؟ ضد فلسفه چیست؟

حجت الاسلام والمسلمین دکتر رضا برنج کار:

قبل از بحث راجع به ضرورت داشتن یا نداشتن فلسفه، باید دید اصلاً فلسفه چیست؟ من فکر می‌کنم سوء تفاهات جدی در این جا وجود دارد. گاهی جای موافقان و مخالفان عوض می‌شود؛ یعنی طبق برخی تلقی‌ها ممکن است کسانی طرفدار فلسفه باشند و کسانی ضد فلسفه و طبق تلقی‌های دیگر درست بالعکس باشد



البته بنده هم مثل دو بزرگوار دیگر شاگرد آیت الله مصباح بوده و دکترای فلسفه دارم و چهار الی پنج سال در محضر ایشان تلمذ کرده‌ام. اگر به فرض بنده ضد فلسفه هستم، چرا آن را تدریس

حجت‌الاسلام والمسلمین غروی‌ان:

استنباط من از فرمایش آقای برنج‌کار این است که کسانی که فلسفه را رد می‌کنند، نیز فیلسوف هستند، اما آیت‌الله وحید خراسانی گفته‌اند فلسفه کشک است، نگفتند نظر شیخ‌الرئیس یا ملاصدرا کشک است! سؤال این است که چرا ایشان با این عظمت علمی تفکیک نکرده‌اند و به‌صورت کلی گفته‌اند فلسفه کشک است. یک دقیق‌النظر اگر به شیوه شما فکر کند، می‌گوید من نظر شیخ‌الرئیس یا ملاصدرا را نقد می‌کنم، نه اصل فلسفه را، ولی ایشان فرموده‌اند فلسفه کشک است. این سخن عام است؛ یعنی تمام مکاتب فلسفی را شامل می‌شود و اساس فلسفه را منزحل می‌کند. ما می‌خواهیم مراد حقیقی معظم‌له را بفهمیم

کاربردهای فلسفه

دکتر محمد فتایی اشکوری:

فلسفه، کاربردهای مختلفی دارد که کاملاً از هم بیگانه نیستند و ارتباط‌هایی با هم دارند، تفاوت‌هایی نیز در آن‌ها وجود دارد. من سه کاربرد معروف‌تر را عرض می‌کنم: یک کاربرد فلسفه همان معنای کهن یونانی ارسطویی است که گاهی مرادف با



حکمت می‌شود. «الحکمة هی العلم بحقائق الاشياء علی ما هی علیها بقدر الطاقة البشریة؛ علم به حقایق اشیاء آن‌گونه که هستند به قدر توان بشری» این معنای بسیار عامی است که شامل بسیاری از علوم می‌شود. ارسطو در یک تقسیم‌بندی روشن فلسفه را به سه نوع تقسیم می‌کند:

فلسفه اولی، فلسفه وسطی یا همان ریاضیات، فلسفه طبیعی که شامل علوم طبیعی و حکمت عملی می‌شود که شعبی دارد: نظری، شامل الهیات، طبیعیات و ریاضیات است و حکمت عملی، شامل اخلاق، سیاست، تدبیر منزل و... در منابع اسلامی هم گاهی فلسفه به این معنای عام به کار می‌رود. ابن‌سینا در آغاز شفا این معنای فلسفه را به کار گرفته است.



این معنا از فلسفه، مجموعه‌ای از علوم حقیقی در مقابل علوم قراردادی و اعتباری است. روش واحدی هم ندارد؛ یعنی به طور مثال روش الهیات با روش طبیعیات متفاوت است. امروز ظاهراً این معنا مراد نیست؛ یعنی بحث بر سر طبیعیات و ریاضیات و این‌ها نیست. فلسفه معنای اخصی نیز دارد که در آغاز فلسفه اولی نام داشت. نه کل حکمت نظری و نه کل حکمت عملی، بلکه شاخه‌ای از حکمت نظری که فلسفه اولی یا مابعدالطبیعه یا الهیات نامیده می‌شود و یک شاخه علمی است؛ یعنی هم موضوع دارد و هم روش. همان هستی‌شناسی و وجودشناسی است که بقیه بحث‌ها

در حاشیه آن مطرح می‌شود. این که گفته می‌شود موضوع فلسفه، موجود بماهو موجود است، منظور این فلسفه است.

در حوزه نیز وقتی سخن از فلسفه می‌رود، عمدتاً این معنا مراد است؛ یعنی فلسفه اسلامی تدریجاً از آن معنای عام فاصله گرفت و فقط فلسفه اولی و الهیات ماند.

کاربرد امروزی فلسفه

فلسفه معنا و کاربرد دیگری هم دارد که امروز در دنیا بیش‌تر مورد نظر است و آن، نه این معنای خیلی خاص فلسفه اولی است و نه آن معنای وسیع ارسطویی، بلکه معرفت‌شناسی، فلسفه اولی، فلسفه سیاست، فلسفه اخلاق، فلسفه ذهن، فلسفه دین، فلسفه تاریخ و انواع فلسفه‌هایی است که ما به آن فلسفه مضاف می‌گوییم. موضوع فلسفه به این معنا، نه موجود بماهو موجود است و نه رشته معینی از رشته‌های علمی، بلکه یک حوزه معرفتی است که وجه اشتراک آن، روش است و روش همه این‌ها تحلیلی، عقلی و استدلالی است.

فلسفه در کاربرد رایج امروزی، به معنای تفکر عقلی نظام‌مند است که موضوع معینی ندارد. در باب هر موضوعی تفکر عقلی نظام‌مند داشته باشید، به فلسفه آن موضوع پرداخته‌اید. مابعدالطبیعه و فلسفه اولی یکی از این شاخه‌هاست.

من کسی را ضد فلسفه می‌دانم که با تفکر عقلی نظام‌مند مخالف باشد. رد فلسفه به شیوه عقلانی و برهانی، همان

فلسفه است، ولی اگر به شیوه سلفی‌ها بگوییم فلسفه باطل است، کفر است، حرام است، به دلیل این که در صحیح بخاری این‌گونه آمده است، این فلسفه نیست، رد فلسفه است.

فلسفه، پشتیبان فقه است

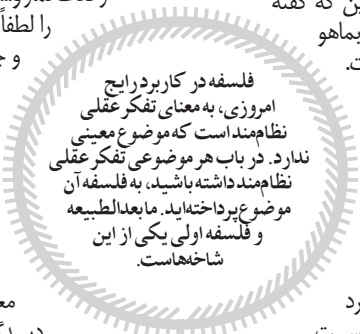
حجت‌الاسلام والمسلمین استاد غروی‌ان:

نتیجه‌گیری من از بحث دکتر فتایی این است که فلسفه را هم می‌توان به موضوع‌اش شناخت، هم به مسایل‌اش و هم به روش‌اش!

حال آیا در اموری که در حوزه دین هستند مثل نماز و تعداد رکعات نماز و... هم می‌توان تفکر عقلانی کرد؟ این را لطفاً تبیین بفرمایید؛ چون محل نزاع و چالش است. به طور روشن اگر ما می‌گوییم فلسفه روش تعقلی دارد، باید روشن شود که جایگاه تعقل در نقلیات ما کجاست؟ عقل چه مقدار از حقایق را می‌تواند برای ما روشن کند؟ چون نقلیات ما هم می‌خواهند بخشی از حقایق را روشن کنند. حقیقت وحی، روح، معاد، بهشت، جهنم، خورالعین و...

دیدگاه بنده این است که برخلاف شخصیت‌های بزرگوار مثل حضرت آیت‌الله وحید خراسانی که فلسفه را خوانده‌اند و می‌گویند کشک است، برخی اصلاً فلسفه را نخوانده‌اند و آن را رد می‌کنند. اصلاً معنای قاعده الواحد، سنخیت و علیت را نمی‌دانند و یا ربط حادث به قدیم را نفهمیده‌اند و آن را رد می‌کنند.

من هم در درس حضرت آیت‌الله وحید خراسانی شرکت کرده‌ام و هم در مجالس خصوصی منزل ایشان! ایشان بر فلسفه کاملاً مسلط هستند، حرف ایشان باید باز شود. بنده اعتقاد دارم فلسفه پشتیبان فقه است؛ یعنی پایه‌های فقه ما توسط فلسفه دیده‌بانی می‌شود. استحکام پایه‌های فقه با فلسفه است. فیلسوفان هستند که حریم فلسفه و پایه‌های فلسفه الهی را محکم می‌کنند و در حوزه‌ی فلسفه و جهان‌بینی الهی هست که وحی، مبدا و معاد، بعثت و نبوت عامه مطرح می‌شود و سپس نوبت به عصمت معصومین و براساس آن حجیت قول معصوم می‌رسد و آنگاه ما می‌توانیم براساس اخبار و احادیث و... وارد فقه و مسایل



ریز زندگی شویم.

اصلاً تضاد و تباین و اختلافی بین فلسفه و فقه نیست. اگر جایگاه‌ها را درست بشناسیم، در حقیقت فلسفه است که پایه‌های هستی‌شناسی را بیان می‌کند و ما براساس آن، علم کلام و اصول و فقه را برپا می‌کنیم.

نکته دیگر این است که فقهای گذشته ما هر وقت بحث‌های کلان جهان‌شناسی و هستی‌شناسی پیش می‌آمده است، خودشان جلو نمی‌رفته‌اند و علمای فلسفه‌دان را مقدم می‌دانسته‌اند. زمانی که فیلسوفی از غرب یا شرق، چند اشکال در مبانی الهیات و برهان

اثبات وجود خدا مطرح می‌کرده است، آیت‌الله گلپایگانی رحمته‌الله و آیت‌الله بروجردی رحمته‌الله آن‌ها را به علامه طباطبائی رحمته‌الله و علامه حسن‌زاده آملی ارجاع می‌داده‌اند.

پس فیلسوفان، حافظان پایه‌های تفقه ما بوده‌اند. تفسیر من از جمله «فلسفه کشک است» این است که ما نباید در این مباحث ذهنی و الفاظ و مفاهیم بمانیم و باید به مراحل عرفانی صعود کنیم. آیت‌الله جوادی آملی فرمودند: منطوق، مقدمه فلسفه است، فلسفه مقدمه عرفان نظری و عرفان نظری، مقدمه عرفان عملی است. خیلی از ضد فلسفه‌ها به مراحل عرفانی رسیده و بعد به معارضه پرداخته بودند.

منطقی را بحث در الفاظ نیست، لیک بحث لفظ او را عارضی است. بنده عبارت حضرت آیت‌الله وحید را این‌گونه تفسیر می‌کنم.

تبیین دیدگاه‌های مختلف

حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر برنج‌کار:

طبیعی است که اگر بخواهیم راجع به فلسفه موضع‌گیری کنیم و بگوییم لازم است یا نیست، باید معانی فلسفه را مشخص کنیم. منظور فلاسفه ابتدایی یونانی قبل از ارسطو از فلسفه، یافتن ماده‌ی مواد بود که امروزه آن را فیزیکی نامیم.

گرچه بین ما معروف است که سوفسطائیان ضد فلسفه بوده‌اند، ولی این‌گونه نیست، آن‌ها می‌گفتند: ما باید موضوع فلسفه را از جهان‌شناسی به سمت انسان‌شناسی معطوف کنیم. البته بین خود آن‌ها هم گرایش‌های مختلفی وجود داشت.

افلاطون فلسفه را شناخت اصول و کلیات می‌دانست.



ارسطو هم ۳ اصطلاح درباره فلسفه دارد. یکی به معنای عام کلمه که همه دانش‌های حقیقی را شامل می‌شود. البته من فکر می‌کنم تعریفی که جناب آقای دکتر فنایی فرمودند: «العلم بحقایق الاشیا» عام نیست، تعریف خاص یا اخص است؛ چون این جمله، تعریف فلاسفه اسلامی است. به هر حال از دیدگاه ارسطو دانش‌های علمی در مقابل دانش‌های اعتباری مثل ادبیات و صرف و نحو و... است.

معنای خاص‌تر فلسفه از دیدگاه ایشان، دانش‌های نظری است، نه دانش‌های عملی و توحیدی. معنای سوم از دیدگاه ارسطو معنای اخص کلمه است، فلسفه اولی است، نه فلسفه ریاضی و نه فلسفه طبیعی. در عبارت‌های ارسطو، چهار تعبیر درباره فلسفه اولی وجود دارد که می‌توانیم به دو تعبیر تأویل کنیم. در یک اصطلاح، موضوع فلسفه اولی، موجود بماهو موجود است و دیگر جواهر مجرد یا علل نهایی عالم. این‌سینا با دلایل متعددی که در ابتدای شفا می‌آورد، اثبات می‌کند که این باید درست باشد. دیدگاه دیگر، دیدگاه ابن‌ رشد است. ایشان نیز معتقد است بنابر نظریه نهایی ارسطو، موضوع فلسفه اولی، جواهر مجرد یا مبادی نهایی عالم یا عقول است. من فکر می‌کنم دیدگاه ابن‌ رشد به متون ارسطو نزدیک‌تر است؛ گرچه دیدگاه ابن‌سینا منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

به هر حال آن چیزی که در جهان اسلام بیشتر جا افتاد و رایج و حاکم شد، تفسیر ابن‌سینایی از ارسطو بود.

بعد از ارسطو هم دیدگاه‌های دیگری از جمله دیدگاه کانت مطرح شد که اساساً فلسفه را به معنای معرفت‌شناسی و بررسی اصول پیشین علوم تجربی می‌داند و اصلاً کانت معتقد نیست که عقل بتواند یک نظام تمام عیار برای جهان بسازد. این نکته را هم عرض کنم که فلاسفه اسلامی در واقع دیدگاه یونانی - ارسطویی را قید زدند. در یونان، عقل همه چیز را بدون نیاز به وحی حل می‌کرد؛ یعنی حکمت که کار عقل بود، تمام دانش‌های حقیقی را در برمی‌گرفت. دانش‌های نظری، عملی و اخلاقی و حتی تولیدی راه، اما فلاسفه اسلامی اعمال را جدا کردند؛ یعنی عملاً فلسفه را در دانش نظری منحصر کردند که آن هم به تدریج به سمت فلسفه اولی رفت. البته با تفسیر ابن‌سینایی.

اما فلسفه برای آگزیستانسیالیست‌ها که یک دیدگاه رایج



است، علمی است که به انسان می‌پردازد و می‌خواهد مشکلات و نیازهای انسان را حل کند و کاری به جهان‌شناسی و غیر انسان ندارد. البته تفکر رایج و حاکم این است و الا هایدگر معتقد است فلسفه به وجود می‌پردازد، گرچه به این نیز معتقد است که ما از طریق آگزیستانس به وجود نزدیک می‌شویم.

فلاسفه تحلیلی هم فلسفه را به معنای تحلیل مفاهیم و زبان و گزاره‌ها می‌دانند و در واقع می‌خواهند فلسفه‌های سنتی را با تحلیل گزاره‌ها اثبات کنند که گزاره‌های فلسفه سنتی یا اساسی معناست یا به علم تجربی برمی‌گردد.

یک دیدگاه دیگر هم اخیراً رایج شده است به نام دیدگاه متوسط که بر اساس آن، فلسفه به پرسش‌های اساسی انسان می‌پردازد. پرسش‌هایی که توسط علوم تجربی نمی‌توان به آن‌ها جواب داد یا به تعبیر دیگر خواسته‌اند فلسفه را از طریق روش معنا کنند؛ یعنی آن دسته از سؤال‌های عمیق انسان که با تفکر عقلانی پاسخ داده می‌شود، فلسفه است. من در این‌جا هم با جناب آقای دکتر فنایی اختلاف نظر دارم و آن این است که این تعریف ضرورتاً به معنای یک نظام نیست. بیش از این است. در این‌جا دو دیدگاه مطرح می‌شود. دیدگاه حداقلی این است که به کسی که با تفکر عقلانی به ۵ سؤال جواب می‌دهد، فیلسوف بگوییم. دیدگاه حداکثری هم این است که ما می‌توانیم یک نظام تأسیس کنیم که در آن به همه سؤالات اساسی انسان جواب بدهیم که به دیدگاه سنتی نزدیک می‌شود. «صیرورة الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی» پس این که ما فلسفه را به روش تعریف کنیم و بگوییم با روش عقلانی می‌خواهیم سؤال‌های اساسی انسان را پاسخ دهیم، دو تقریر دارد: ممکن است ما به یک نظام برسیم و در آن نظام به همه سؤالات جواب دهیم و ممکن است به یک نظام نرسیم. برخی پرسش‌ها را جواب دهیم و برخی را نه!

کلام؛ پشتیبان فقه و اسلام

جناب آقای غرویان فرمودند فلسفه پشتیبان فقه در طول تاریخ بوده است. اصلاً این طور نیست. در طول تاریخ، فقهای ما متکلم بوده‌اند و با فلسفه هم مخالفت کرده‌اند؛ چون وارداتی بوده است و خود مسلمین به آن نرسیده بودند. فلسفه‌ای که مسلمین به آن رسیده بودند، کلام بوده است که در آن از فلسفه یونان هم استفاده کرده‌اند.

متکلمان ما افراد متعصبی بوده‌اند، همان علامه حلی رحمته الله علیه که در چند مسئله فلاسفه یونان را تکفیر کرده، در بحث حدوث علم و... خودش از فلسفه استفاده کرده است. اصلاً دیدگاهی که پشتیبان فقه و اسلام است، کلام است. کار فلسفه اصلاً پشتیبانی نیست، بلکه می‌خواهد یک نظام عقلی بسازد.

فلاسفه قرون وسطی هم فلسفه را به خدمت گرفته‌اند و از مسیحیت دفاع کرده‌اند. دومینیکن‌ها را نگاه کنید. فرانسویس بیکن‌ها را نگاه کنید، متکلم است که از فلسفه استفاده می‌کند. کلام وظیفه دفاع از دین را دارد. کار فیلسوف اصلاً این نیست.

شما مناظرات شیخ صدوق را نگاه کنید. ببینید با چه منطق قوی و استدلالی مخالفین را رد کرده است. بنابراین در طول تاریخ، فقها متکلم بوده و از فقه دفاع کرده‌اند، در عین حال از فلسفه هم استفاده کرده‌اند.

انبیاء؛ اول الفلاسفه و رئیس العقلا

حجت‌الاسلام والمسلمین استاد غروی‌ان:

من معتقدم ائمه و انبیاء فیلسوف بوده‌اند. به همین دلیل می‌گویم فلسفه پشتیبان فقه است. مگر این که شما نعوذ بالله انبیاء را اهل تعقل ندانید و الا آن‌ها اول الفلاسفه و رئیس العقلا بوده‌اند. پس نزاع لفظی است. نکته دوم این که کلام مبتنی بر فلسفه است. من نفی کلام نکردم. منظورم این است که فلاسفه پشتیبان کلام بوده‌اند و کلام هم پشتیبان فقه بوده است که شما هم تأیید کردید.

فلسفه؛ تفکر عقلی نظام‌مند

دکتر فنیایی اشکوری

عرض کردم که فلسفه به معنای امروزی که قصد دفاع از آن را دارم، به معنای تفکر عقلی نظام‌مند است، اما معنای نظام‌مند این نیست که هر فیلسوف باید یک نظام و جهان بینی وسیعی داشته باشد. تفکر نظام‌مند یعنی تفکر سیستم‌تیک

ممکن است موضوع بحث فیلسوفی، فقط معرفت‌شناسی باشد، ولی در آن نظام‌مند حرف بزنند، این خیلی فرق دارد با کسی که اهل تفکر فلسفی نظام‌مند نیست، یعنی مثلاً در خلال بحث فقهی و کلامی، نکته عقلی هم می‌گوید. نکات عقلی پراکنده که نه ربطی به هم دارند و نه پیش فرض‌های متناسب.

این‌گونه معنای فلسفه در کانت با معنای فلسفه در «ویت کین اشتاین» و اگر بیست‌سال پیش متفاوت نخواهد بود و فقط موضوع، تفاوت خواهد داشت.

نکته دوم، راجع به مباحثه متکلمین است که هر دو بزرگوار درست می‌گویند. بسیاری از فقهای ما متکلم بوده‌اند. بسیاری از مباحث دینی ما مبتنی بر مباحثی است که در کلام صورت گرفته است، ولی این به معنای نفی فلسفه نیست. کلام دو بخش دارد. برخی از مسائل کلامی، عقلی محض هستند که فلسفه نام می‌گیرند. مگر شیخ مفید یا شیخ صدوق نمی‌توانند تفکر عقلی روش‌مند داشته باشند؟ پس به این معنا مخالف یک‌دیگر نیستند.

البته برخی از متکلمین با فلسفه یونان مخالف بوده‌اند و برخی هم با روش عقلی نظام‌مند سر ستیز داشته‌اند.

این در سلفیه آشکار است. اخباریون هم به روش عقلی مستقل از وحی ارج و بهایی نمی‌داده‌اند.

اما مخالفت‌ها یا تنش‌هایی که با فلسفه وجود داشته، در چند ناحیه بوده است: گاهی توهم شده است که فلسفه با علم تعارض دارد. گاهی

بین دین و فلسفه تعارضی می‌دیدند و فکر

می‌کردند یا باید دین را انتخاب کنند یا فلسفه را، گاهی هم بین عرفان و فلسفه تنازع می‌دیدند. خیلی از مخالفت‌ها از این جانشینی شده است. گاهی هم بین افسانه‌ها و فلسفه دعوا می‌شده که این تناقض و تضاد، واقعی است؛ زیرا جمع بین افسانه و فلسفه ناممکن است. ولی علم و فلسفه، دین و فلسفه، عرفان و فلسفه رقابتی با هم ندارند. بین عرفان و روش تفکر عقلی معاضدت وجود دارد نه تعارض. عرفان به روش عقلانی نظام‌مند نیاز دارد و اگر نباشد، عرفان‌های کاذب و صوفی‌گری پیش می‌آید. اگر شما تفکر عقلی را در دین وارد نکنید، کار به سلفی‌گری و ظاهرگرایی افراتی می‌انجامد.

در باب دین و فلسفه برای این که به نتیجه بحث نزدیک‌تر شویم، باید بین دین و معرفت دینی فرق قائل شویم. مراد ما از دین؛ یعنی آن چه خدا بر انبیاء نازل کرده است. شما هیچ‌گاه نمی‌توانید تثلیث مسیحیت را با تفکر عقلی



این درست که ما باید از گذشته مطلع باشیم، اما این فکر عقلانی بدون وحی به هیچ‌جا نمی‌رسد. اگر رسیده بود، ارسطو که به قول ابن‌رشد در طول تاریخ کسی به عقل او نرسیده است و نخواهد رسید، می‌توانست با عقل به همه معارف برسد.

نظام‌مند سازگار کنید. در ادیان شرقی و هندی به خصوص در بودیسم نه تنها به عقل میدان داده نمی‌شود که صراحتاً با آن مخالفت می‌شود. پس منظور ما از دین، دین حق و «ما انزل الله» است.

نسبت فلسفه و دین

حال فلسفه با دین چه نسبتی دارد؟ آیا دین به فلسفه نیاز دارد؟ خیر. «ما انزل الله» نه به فلسفه نیاز دارد و نه آن را رد می‌کند. بحث این جاست که بین داده‌ها و نتایج تفکر عقلانی مستقل ما و آن چه از متون دینی می‌فهمیم چه نسبتی وجود دارد؟ آیا این‌ها با هم ناسازگارند؟ نزاع‌هایی که بین علمای دین، سر فلسفه هست، به این جا برمی‌گردد که آیا دین روش تفکر عقلی را رد می‌کند یا می‌پذیرد؟

نکته دوم این است که مرز فلسفه هم باید مشخص شود. اگر گفتیم فلسفه یعنی تفکر عقلی نظام‌مند که گریزی هم از آن نیست؛ یعنی در همه عرصه‌ها باید با این روش جلو برویم؟ در همه‌جا کارایی دارد یا در بعضی جاها؟ آیا باید سراغ منبع دیگری هم رفت که ممکن است تجربه بشری باشد یا وحی الهی یا تجربه عرفانی؟ بنابراین اگر از اعتبار روش عقلانی دفاع کردیم، به این معنا نیست که این روش، مطلق است و ما را از روش‌های دیگر بی‌نیاز می‌کند. خود روش عقلی ممکن است ما را به محدودیت‌های خود و این که به منابع معرفتی دیگری هم نیاز دارد، برساند.

فلاسفه پشتیبان فقه

حجت‌الاسلام والمسلمین استاد غروی‌ان:

طلبه‌ها گفته‌اند به این بحث کاربردی هم بپردازید که افرادی که فلسفه می‌خوانند، جایز است شهریه بگیرند یا نه؟ زیرا برخی مراجع حرام دانسته‌اند و برخی هم اشکال کرده‌اند.

سؤال دیگری هم هست و آن این که مشهور است که فقها مخالف فلسفه هستند. گویا یکی از فقها؛ آیت‌الله وحید، گفته‌اند خدمت به فلسفه، خدمت به اسلام نیست.

لطفاً دیدگاه مکتب تفکیک را نیز بیان کنید!!!
 جواب: خدمت به فلسفه، خدمت به تعقل است و قرآن هم تعقل را قبول دارد و می‌فرماید: «أفلا تعقلون»
 فلسفه به معنای سقراط و افلاطون و ارسطو نیست. خود انبیاء و رسولان و امیرالمؤمنین علیهم‌السلام اول الفلاسفه هستند، بحث لفظ هم نداریم که کلمه فلسفه «فیلاسوفیا» بوده است. بحث بر سر حقایق و معانی و مفاهیمی است که پشت این الفاظ است. خداوند انسان را موجودی فلسفی خلق کرده است؛ یعنی تفکر، اندیشه و تعقل دارد و راجع به همه چیز فکر می‌کند. یک سری از این مسایل، بهشت و دوزخ است. مبداء و معاد است. پس ما فلسفه را خدمت به اسلام و قرآن می‌دانیم. ملاصدرا فیلسوفی است که تفسیر قرآن هم نوشته است. تفسیر عمیق و دقیق و محل مراجعه هم هست. ایشان شرح اصول کافی هم نوشته‌اند. این که من می‌گویم فلاسفه پشتیبان تفقه و کلام و روایات هستند، شاهد دارم. ملاصدرا هم با این کار می‌خواستند قرآن را بفهمد و کلام اهل بیت علیهم‌السلام را تفسیر کند. هیچ فیلسوفی فقها را طرد نکرده است. فقها هم نباید فیلسوفان را طرد کنند.

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر برنج‌کار:
 ملاصدرا در مقدمه کتاب اسفار می‌گوید: این‌ها حمارند و در گل گیر کرده‌اند. شما اصلاً به واقعیت دقت نمی‌کنید و در عالم انتزاعی صحبت می‌کنید. در طول تاریخ این‌ها یکدیگر را تکفیر کرده‌اند. شما مغالطه می‌کنید. می‌گویید فلسفه یعنی تعقل، بعد می‌گویید یعنی ملاصدرا.

حجت‌الاسلام والمسلمین استادغر و بیان
 شما فرمودید تاریخی بحث نکنیم. من می‌گویم تعریف فیلسوف این است. روی شخص کار ندارم. ملاصدرا هم ممکن است جایی اشکال داشته باشد، کما این که فقها و محدثین و اخباریون هم اشکال دارند. من برای اثبات سختم می‌خواهم بگویم فیلسوفان هم در خدمت کتاب و سنت هستند. اگر فیلسوفی کفر محرز گفت، مشکل دارد،

ولی در حالت کلی این چنین نیست.

رابطه فلاسفه و فقها

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر برنج‌کار
 ما باید معنای تاریخی فلسفه را از فلسفه به معنایی که خود اراده می‌کنیم، جدا کنیم. هر کلام منطق خودش را دارد. شما دائماً یکی را می‌گویید و برای دیگری نتیجه می‌گیرید. ممکن است کسی بگوید این فلسفه خاص اشکال دارد و اصلاً کفر است. البته ما این چنین نمی‌گوییم. ما به هر دو احترام می‌گذاریم و فقط می‌گوییم دلیل و منطق و استدلال بیابید، اما این که بگوییم چون فلسفه به معنای تعقل و خوب است، پس ملاصدرا درست گفته است، غلط است. این که فقها هم بحث عقلانی کرده‌اند، پس فیلسوفان، مشکلی را حل نمی‌کند. به نظر من باید به سراغ بحث‌های اصلی برویم و درباره این دو، جداگانه بحث کنیم. ممکن است کسی بگوید حرف‌های ملاصدرا ذوقی و بدون دلیل است و حرف‌های ابن‌سینا درست است یا بالعکس.

آقای وحید هم چنین تعبیری داشتند که هیچ کدام از این‌ها، استدلال‌شان تمام نیست و مطلب را نگرفته‌اند. فقها هم از امام صادق علیه‌السلام صحبت می‌کنند و دلیل می‌آورند. ممکن است اشتباه کنند، اما بالاخره از همین جا گرفته‌اند. کسی مثل احمد بن حنبل که می‌گوید اصلاً بحث نکن، خلاف تعقل حرف می‌زند: «الاستوا معلوم و الایمان به واجب و السؤال عنه بدعة و الکفیه مجهولة» اخباریون در فقه گفته‌اند عقل را در محدوده کوچکی قبول دارند، در صورتی که آن‌ها اصلاً در بحث اعتقادات حرف نزنند و فقط فقه بوده است، اما شیعه این نگاه را ندارد. اصول کافی با «کتاب‌العقل» شروع می‌شود، چطور یک اخباری می‌تواند عقل را قبول کند، در حالی که تمام روایات کتب اربعه را حجت می‌داند؟ دوستان گفتند چرا نقل اقوال کردید؟ به دو دلیل؛ یکی این که بگوییم علیه چه کسی و به نفع چه کسی می‌خواهیم فتوا دهیم؟ دوم این که نشان دهیم درباره فلسفه یک تلقی وجود ندارد. ممکن است کسی با یک تلقی مخالف و با

تلقی دیگری موافق باشد، اما بنده معنای کلی فلسفه را که تعقل نظام‌مند است، قبول دارم و معتقدم متکلمین هم همین گونه هستند؛ یعنی آن‌ها هم یک نظام عقلانی هم‌آهنگ ارائه داده‌اند. فلاسفه هم هم‌آهنگ هستند، ولی ممکن است جایی اشتباه و تناقض داشته باشند. ما درباره تک تک این‌ها باید بحث کنیم که کدام درست و تمام است و کدام نیست. شهریه هم برای کسی که تعقل نظام‌مند دارد، هیچ اشکالی ندارد. قرآن هم ما را به همین دعوت کرده است، اما اگر نظریه‌ای خلاف ضرورت دین باشد و ما از آن دفاع کنیم، شهریه حرام می‌شود. علامه جعفری علیه‌السلام اوایل انقلاب بحث زکات را مطرح کردند و ادله را هم گفتند. بعد گفتند من فتوا نمی‌دهم؛ چون خودم تقلید می‌کنم.

بحث اصلی این است که آیا دین، روش عقلی را رد می‌کند یا نه؟ البته من این نکته را هم قبول ندارم که همه فلسفه‌ها یک روش دارند و تفاوت در موضوع است؛ زیرا فلاسفه اگر بیستانت گفته‌اند روش ما انفسی است و روش آفاقی را قبول نداریم.

ضرورت به کارگیری روش فلسفه در معرفت دینی

دکتر فتایب اشکوری
 آیا فقیه به‌ما هو فقیه حق دارد یا فیلسوف بحث کند یا نه؟ آیا از اول تا آخر کتاب لمعه و مکاسب و جواهر بحث این است که توحید به چه معناست؟ وجود و هستی به چه معناست؟ معرفت چگونه حاصل می‌شود؟ موضوع فقه، احکام فرعی و تکالیف بندگان است و مباحث اعتقادی و فلسفی در آن نیست. پس هیچ کس نمی‌تواند از موضع فقیه به‌ما هو فقیه بگوید این حرف فلسفه یا کلام درست است یا غلط؟! فقها دخالت می‌کنند، اما فقهای متکلم؛ یعنی آن‌جا که فقیه می‌گوید نظریه وحدت وجود باطل است، از فقه استفاده نمی‌کند، از کلام استفاده می‌کند. بنابراین اگر فقیه نظری می‌دهد، باید مستند به کلام باشد و از آن دفاع کند.
 نکته دوم این که دوستان فرمودند ما معنی این اصطلاحات را می‌دانیم؛ اما به نظر من مشکلی که هم‌چنان باقی است، بر سر همان اصطلاحات است. معمولاً فلسفه خلاصه می‌شود در این که ملاصدرا درست گفته است یا غلط؟ ابن‌سینا درست گفته است یا غلط؟ خوب این درست و



غلط در همه جا هست. در کلام، حدیث، رجال و فقه؛ اما اگر فلسفه را به روش عقلانی دانستیم، دیگر بر سر رأی علامه و ملاصدرا بحث نمی‌کنیم، بحث در مواضع فیلسوفان، انحراف از بحث است. در روش فلسفی، بحث نسبت فلسفه با دین، بجاست؛ یعنی باید فهمید به کارگیری روش فلسفی در معرفت دین ضرورت دارد یا خیر؟ وقتی از یک معرفت دینی اجمالی ساده عامیانه بحث می‌کنیم، می‌توانیم بگوییم خداوند از مؤمنین نخواسته است که یک تفکر عقلی نظام‌مند بسازند و اصول و اعتقادات را بر پایه آن اثبات کنند. خداوند آسان گرفته است، همین مقدار کافی است که حقیقت این مباحث بر انسان روشن شود، ولی این حداقل معرفت دینی است. برای انسان‌های عادی، فلسفه، به معنای روش تفکر عقلی است. البته برای به دست آوردن آن، باید مثلاً بدهیه الحکمه، نه‌ایة الحکمه و اسفار را بخوانیم.

باید ببینیم فلاسفه چه بحث‌هایی کرده‌اند و تا کجا جلو آمده‌اند تا ما یک قدم جلوتر برویم، پس باید کتاب‌ها را با نگاه انتقادی بخوانیم، نه نگاه تقلیدی تا بتوانیم تفکر فلسفی را پرورش دهیم. ما برای اثبات عقاید و فهم بسیاری از تعالیم دینی به تفکر عقلی مستقل نیاز داریم، رابطه صفات خدا با ذات خدا چیست؟ عینیت صفات و ذات یعنی چه؟ چطور می‌شود این همه صفت به یک ذات نسبت داده شود و آن ذات هم واحد و بسیط باشد و کثرت در ذات پیش نیاید. فهم این مطالب جز تحلیل عقلی راه دیگری دارد؟ فهم توحید افعالی هم غیر از این راهی ندارد. چطور می‌شود که یک فعل هم به من مستند باشد و هم به خدا و در عین حال گناهش گردن من باشد نه خدا! فهم این‌ها جز از راه تعقل امکان‌پذیر نیست. حتی در احکام فقه گرچه منبع اصلی نقل است، ولی ابزار مهم‌اش تحلیل و استدلال عقلی است.

البته در کنار همه این‌ها باید به محدودیت عقل توجه داشته باشیم. فلسفه بدون حمایت دین به گمراهی کشیده می‌شود. راسل هم فیلسوف است، به چه نتایجی رسیده است؟ عقل انسان نیاز به هدایت وحی دارد، بنابراین این ارتباط و معاضدت دو طرفه است.

تفکر عقلانی هم راه با عصاره وحی

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر برنجکار آقای دکتر فناوی فرمودند که فقیه بماهو فقیه تکفیر نمی‌کند، فقیه بماهو متکلم تکفیر می‌کند. اتفاقاً من

می‌خواهم بگویم این چنین نیست. فقه معنای عامی دارد. وقتی می‌گوییم فقه به معنای تفقه در دین است، معارف اعتقادی را هم شامل می‌شود. فقیه وقتی می‌گوید این نظریه بر خلاف دین است، به عنوان فقاقت این کار را می‌کند. منتها فقاقت در معارف اعتقادی، درحالی که کلام هم دو بخش دارد. شأن دفاعی و شأن تفقه‌ی؛ یعنی متکلم به یک معنا فقیه است. بالضروره حدوث عالم را از دین می‌فهمد و وقتی ببیند کسی این را انکار می‌کند، فتوا می‌دهد.

فرمودند فلسفه شرط ضروری برای معرفت دینی است! بلی اگر فلسفه به معنای تفکر است که اصلاً بدون تفکر، فقیه هم از قرآن هیچ نمی‌فهمد. اصلاً اصول، یک کار عقلانی است، اما بعد فرموده‌اند البته این کتاب‌ها را هم باید بخوانید، حال این کتاب‌ها را چطور باید بخوانیم؟ طلبه‌ای که روز اول بدایه می‌خواند، فردا نه‌باید، بعد منظومه و بعد جلد اول و دوم و همین‌طور اسفار تا ده سال دیگر هم باید بخواند، دیگر نمی‌تواند خلاف این فکر کند؛ زیرا ذهن او شکل گرفته است. این درست که ما باید از گذشته مطلع باشیم، اما این فکر عقلانی بدون وحی به هیچ‌جا نمی‌رسد. اگر رسیده بود، ارسطو که به قول ابن‌رشد در طول تاریخ کسی به عقل او نرسیده است و نخواهد رسید، می‌توانست با عقل به همه معارف برسد. خداشناسی ارسطو را نگاه کنید. عقل باید با وحی باشد. اگر بدون وحی و فقط با عقل می‌توانستیم مسائل را بفهمیم، اصلاً نیازی به دین

نداشتیم. دین هم فقط برای فقه نیامده است، آمده است تا هدایت کند: «ذلک الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین» بنابراین این روش که از اول تا آخر دوران طلبگی، این‌ها را بخوانیم و این‌گونه فکر کنیم و در آخر عمر، همه را با قرآن مطابقت بدهیم، غلط است.

پس اولاً این نتیجه که فقط این کتاب‌ها را بخوانید، به درد نمی‌خورد و فقط باید آشنا باشیم، دوماً تفکر عقلانی هم به تنهایی فایده ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه می‌فرماید: خدا پیامبران را فرستاد لیسروا لهم دقائق العقول، امیرالمؤمنین علیه السلام حرف بی‌ربط نمی‌زند. اگر انسان می‌توانست از صفر تا صد را با عقل برود و نظام عقلانی هم‌آهنگ درست کند، نیازی به انبیاء نبود. بنابراین ما تفکر عقلانی را با عصاره وحی قبول داریم و در تعامل بین این دو حرکت می‌کنیم و به یک نظام

عقلانی هم‌آهنگ منطبق با دین می‌رسیم. آن وقت دیگر تعارض عقل و دین هم مطرح نمی‌شود. من به فرمایشات آقای دکتر اشکالی دارم. فرمودند اگر معرفت دینی در سطح پایین باشد، نیازی به فلسفه نداریم، اما در سطح بالا نیاز داریم. من عرض می‌کنم در سطح پایین هم نیاز داریم. فلسفه به معنای تفکر عقلانی، در ضعیف‌ترین مرتبه معرفت دینی هم لازم است.

امام خمینی علیه السلام؛ فیلسوف، فقیه، متکلم و عارف

حجت‌الاسلام والمسلمین استاذغریان فقها طرد و لعن و... نسبت به فلاسفه دارند، ولی فلاسفه این را نداشته‌اند، ما هم باید در جهت وحدت، اتحاد و انسجام حرکت کنیم. حضرت امام خمینی علیه السلام هم فیلسوف بودند و هم فقیه و فقه و فقاقت را به عظمتی رساندند که امروز در جهان کسی نمی‌تواند آن را انکار کند، در صورتی که بین فقهایی که فقط به عبادیات و فقه فردی می‌پردازند، چنین برکاتی وجود ندارد.

من نمی‌خواهم از تاریخ بحث کنم، اما تاریخ از زندگی ما جدا نیست، بالاخره ما نتیجه و ثمره تفکر فلسفی و عقلانی در کنار فقاقت را باید در صحنه عمل ببینیم. حکیمی مثل امام خمینی علیه السلام با این منظومه فکری توانسته است اسلام و تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السلام را امروزه در جهان به این عظمت برساند.

تحلیل بنده این است که آن متفقهانی که فلسفه را کوییده‌اند و امام را تکفیر کرده‌اند، کجا هستند که ببینند همین فقیه و فیلسوف و متکلم و عارف که همه این‌ها را توانست در منظومه شخصیتی خود جمع کند، این عظمت را برای اسلام آورده است.

آری فقها هم مکتب اهل بیت علیهم السلام را حفظ کرده‌اند و دائماً دغدغه داشته‌اند. تحلیل من این است که آن‌ها فکر می‌کردند اگر کسی فلسفه بخواند، مکتب اهل بیت علیهم السلام را زمین می‌زند، درحالی که فیلسوفان شیعه نه تنها مکتب اهل بیت علیهم السلام را تضعیف نکرده‌اند، بلکه عظمت نیز بخشیده‌اند. امروزه مکتب تشیع توسط امثال ملاصدرا، علامه طباطبایی علیه السلام و حضرت امام خمینی علیه السلام و شهید مطهری علیه السلام و... در دنیا مطرح است و ما هم باید به این سمت حرکت کنیم. خداوند سایه‌ی علما را بر سر ما مستدام بدارد. والسلام.